میرحسین موسوی؛ پژوه ناتمام گذار به دموکراسی در ایران

عسکری پورحبیب

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مباحث نظری در ادبیات گذار به دموکراسی، تمایز میان فروپاشی یک نظام اقتدارگرا و استقرار یک نظام دموکراتیک است. تجربه کشورهای مختلف نشان داده است که پایان یک حکومت غیردموکراتیک، به‌خودی‌خود تضمین‌کننده شکل‌گیری دموکراسی نیست. چه‌بسا فروپاشی ساختار قدرت بدون وجود یک نیروی سیاسی سازمان‌یافته، توافق میان بازیگران اصلی و نهادهای انتقالی، به جنگ داخلی، هرج‌ومرج، تجزیه سیاسی یا ظهور اقتدارگرایی جدید منتهی شود.

در این راستا تلاش کرده ام در کتاب خود تحت عنوان «ایران در پیچ گذار به دموکراسی» با بررسی ابعاد ساختاری و عاملیتی جامعه ایران، نشان دهم که گذار به دموکراسی محصول برهم‌کنش شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از یک‌سو و کنش بازیگران حکومتی و اپوزیسیون از سوی دیگر است. در این چارچوب، سه الگوی اصلی گذار، یعنی گذار از بالا، گذار توافقی و گذار از پایین، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. نتیجه این بررسی آن است که با توجه به ویژگی‌های ساختار سیاسی و اجتماعی ایران، فقدان احزاب مستقل و نهادهای مدنی قدرتمند، تمرکز منابع اقتصادی و سیاسی در دست حکومت و ضعف سازمان‌یافتگی اپوزیسیون، الگوی گذار توافقی با نقش‌آفرینی میانجی‌گرایانه بازیگران سیاسی، می‌تواند یکی از سناریوهای قابل بررسی برای کاهش هزینه‌های انتقال قدرت باشد. البته توافقی‌بودن گذار به معنای حفظ ساختار استبدادی موجود یا مصالحه بر سر حقوق اساسی شهروندان نیست. توافق باید بر سر چگونگی پایان انحصار قدرت، تشکیل نهادهای انتقالی، تضمین آزادی‌های سیاسی و برگزاری انتخابات آزاد صورت گیرد.

حمله های نظامی اخیر اسراییل و آمریکا به ایران و کشته‌شدن عالی ترین رهبر سیاسی و بخش قابل‌توجهی از نیروهای افراطی، شکاف عمیقی در ساختار قدرت در ایران ایجاد کرده است. این رخداد، همان‌گونه که در تحلیل‌های ساختاری کتاب آمده، منابع قدرت سخت‌افزاری رژیم را تضعیف کرده و فضای مانور بیشتری برای نیروهای میانه‌رو و دموکراسی‌خواه فراهم ساخته است. در چنین شرایطی، خطر خلأ قدرت و هرج‌ومرج وجود دارد؛ به‌ویژه آنکه اپوزیسیون خارج از کشور همچنان دچار چندپارگی شدید است و هیچ نیروی واحد و مشروعی نتوانسته رهبری مؤثر و مورد پذیرش طیف‌های مختلف را بر عهده بگیرد. بحث درباره آینده سیاسی ایران، بیش از آنکه به پرسشِ رفتن یا ماندن یک حکومت محدود باشد، به مسئله دشوارتر و مهم‌تری مربوط است: اگر نظم سیاسی موجود دستخوش تغییر شود، چه نیرویی و با چه سازوکاری می‌تواند از دل این وضعیت، نظمی دموکراتیک پدید آورد؟ تجربه بسیاری از کشورها نشان داده است که پایان یک نظام استبدادی لزوماً به معنای آغاز دموکراسی نیست. گاهی فروپاشی قدرت مرکزی، به جای گشودن راه آزادی، زمینه‌ساز خشونت، بی‌ثباتی و شکل‌گیری استبدادی تازه می‌شود. بنابراین، مسئله اصلی ایران را نباید صرفاً در احتمال سقوط جمهوری اسلامی جست‌وجو

کرد؛ پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان از بحران سیاسی و فرسایش اقتدار حکومت به یک گذار موفق دموکراتیک رسید، بدو آنکه کشور وارد چرخه تازه‌ای از خشونت، انتقام‌جویی و بازتولید استبداد شود؟

۱-رضا پهلوی، و مسئله گذر از سیاست فردمحور

در سال‌های اخیر، رضا پهلوی به یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌های مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور تبدیل شده است. او از سرمایه رسانه‌ای، حمایت بخشی از جامعه و شبکه‌ای از هواداران برخوردار است و در طرح سیاسی خود نیز از برگزاری همه‌پرسی و انتخاب نظام آینده توسط مردم سخن گفته است. همچنین پروژه شکوفایی ایران و برنامه دوران اضطرار او نشان می‌دهد که برای اداره کشور پس از سقوط جمهوری اسلامی، تلاش‌هایی در زمینه تدوین برنامه و سازمان‌دهی کارشناسی صورت گرفته است. بنابراین، نادیده‌گرفتن این ظرفیت‌ها یا تقلیل موقعیت او به صرفاً یک چهره رسانه‌ای، ارزیابی منصفانه‌ای نیست. بااین‌حال، مسئله اساسی در دوران گذار، صرفاً برخورداری از شهرت، هوادار یا حتی برنامه کارشناسی نیست. رهبری یک فرایند انتقال قدرت به توانایی ایجاد ائتلافی فراگیر، جلب اعتماد جریان‌های مختلف، سازمان‌دهی نیروهای سیاسی و اجتماعی و برخورداری از مشروعیتی فراتر از یک پایگاه سیاسی خاص نیاز دارد. در این بین بخش مهمی از ظرفیت گذار دموکراتیک در داخل کشور قرار دارد، شناخته‌شدگی بین‌المللی یک شخصیت سیاسی، لزوماً به معنای برخورداری از سازمان سیاسی منسجم، ارتباط پایدار با نیروهای اجتماعی داخل کشور یا توانایی مدیریت بحران‌های پس از فروپاشی نیست.

تجربه ائتلاف ناکام مخالفان جمهوری اسلامی در سال ۱۴۰۱ ، که با عنوان «ائتلاف همبستگی و سازمان‌دهی برای آزادی و دموکراسی در ایران» شکل گرفت و به ائتلاف جورج‌تاون معروف شد و در مدت کوتاهی دچار اختلاف و فروپاشی شد، نشان از تعارض میان رهبری فردمحور و نهادگرایی دموکراتیک دانست. همچنین گزارش‌های تحلیلی سال ۲۰۲۶، از جمله بررسی مؤسسه خاورمیانه و گزارش‌های رسانه‌ای درباره اپوزیسیون ایران، بر تداوم اختلافات راهبردی و دشواری ایجاد اجماع میان نیروهای مخالف تأکید کرده‌اند.

مسئله رضا پهلوی را باید در دو سطح متفاوت بررسی کرد، نخست، میزان حمایت اجتماعی و سیاسی از او که نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ دوم، توانایی او برای تبدیل این حمایت به یک سازوکار سیاسی فراگیر که دیگر جریان‌های مخالف نیز آن را مشروع و قابل قبول بدانند. کارنامه و جایگاه رضا پهلوی نشان داده که ظرفیت مدیریت پیچیده دوران گذار را ندارد، فقدان تجربه حکومتی، فاصله طولانی از جامعه ایران، و ناتوانی در ایجاد اجماع میان نیروهای مخالف، او را برای نقش رهبری در فرآیند حساس گذار نامناسب ساخته است.با این حال او می‌تواند یکی از بازیگران مهم دوران گذار باشد، اما برخورداری از پایگاه اجتماعی نباید به حق انحصاری رهبری تبدیل شود. مسئله ایران انتخاب میان موسوی و پهلوی نیست؛ بلکه یافتن سازوکاری است که امکان مشارکت برابر همه نیروهای دموکراسی‌خواه را فراهم کند.

۲-میر حسین موسوی و مسئله گسست از جمهوری اسلامی

اهمیت موسوی در بحث گذار به دموکراسی، صرفاً ناشی از سابقه نخست‌وزیری یا جایگاه نمادین او در جنبش سبز نیست. آنچه او را به موضوعی قابل تأمل در معادلات آینده ایران تبدیل می‌کند، تحول تدریجی مواضع سیاسی

اوست. موسوی در سال‌های اخیر، به‌ویژه در بیانیه‌های سیاسی خود، از ضرورت عبور از ساختار موجود، مراجعه به آرای عمومی و تشکیل مجلس مؤسسان برای تدوین قانون اساسی جدید سخن گفته است. او همچنین بر مخالفت با استبداد، حق تعیین سرنوشت مردم و ضرورت پرهیز از مداخله خارجی در تعیین آینده سیاسی ایران تأکید کرده است. بیانیه ۹ بهمن ۱۴۰۴ او، که در آن از نیروهای مسلح خواسته بود از قدرت کناره بگیرند و اجازه دهند مردم سرنوشت کشور را تعیین کنند، نشان‌دهنده فاصله‌گرفتن مواضع او از اصلاحات محدود در چارچوب نظام موجود است. این تحول را می‌توان نشانه‌ای از نزدیک‌شدن گفتمان سیاسی موسوی به مسئله بازتعریف نظم سیاسی آینده ایران دانست.اهمیت این تغییر را نباید دست‌کم گرفت. در نظام‌های استبدادی، شکاف میان نیروهای درون ساختار قدرت می‌تواند در شرایط بحرانی به یکی از عوامل تعیین‌کننده تحول سیاسی تبدیل شود. تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد که گذار از اقتدارگرایی، در بسیاری از موارد نه صرفاً با فشار خیابانی و نه تنها از طریق اصلاحات درون حکومت، بلکه در نتیجه پیوند این دو روند امکان‌پذیر شده است.

با این حال دوران نخست‌وزیری موسوی با یکی از تاریک‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر ایران هم‌زمان بود. اعدام‌ها و سرکوب‌های سیاسی دهه شصت، محدودیت‌های شدید آزادی‌های مدنی و به‌ویژه اعدام‌های گسترده زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، بخشی از این تاریخ است. مسئولیت سیاسی دولت و نخست‌وزیر وقت در برابر عملکرد ساختار حکومتی آن دوره، موضوعی است که نمی‌توان آن را با سکوت یا ارجاع صرف به شرایط جنگی کنار گذاشت. هر فردی که در گذشته صاحب قدرت بوده و امروز خود را مدافع دموکراسی معرفی می‌کند، باید آمادگی داشته باشد درباره تصمیم‌ها، عملکردها و سکوت‌های آن دوره توضیح دهد. پذیرش چنین ضرورتی می‌تواند به تقویت اعتبار دموکراتیک او کمک کند. جامعه‌ای که خواهان عبور از فرهنگ مصونیت سیاسی است، نمی‌تواند برای رسیدن به دموکراسی، از شخصیت‌های سیاسی خود بخواهد که گذشته را به فراموشی بسپارند.

بنابراین، نقش‌آفرینی احتمالی موسوی در دوران گذار نه باید بر پایه تطهیر گذشته، بلکه بر پایه پذیرش ضرورت حقیقت‌یابی، دادخواهی، پاسخ‌گویی و تعهد به عدم تکرار نقض حقوق بشر تعریف شود. این مسئله نه فقط درباره موسوی، بلکه درباره تمامی بازیگران سیاسی ایران، از مسئولان سابق جمهوری اسلامی تا مخالفان خارج از کشور و چهره‌های وابسته به نظام پیشین، صدق می‌کند.

۳-موسوی حلقه اتصال نیروهای سیاسی

طرح نقش‌آفرینی موسوی در دوران گذار، زمانی اهمیت پیدا می‌کند که آن را در نسبت با شکاف‌های موجود در جامعه سیاسی ایران بررسی کنیم. جامعه ایران از نظر سیاسی یکدست نیست. بخشی از شهروندان دارای پیشینه اصلاح‌طلبی و تجربه مشارکت در انتخابات جمهوری اسلامی هستند؛ بخشی به جمهوری‌خواهی سکولار گرایش دارند؛ گروهی مشروطه‌خواه‌اند؛ و جریان‌هایی با گرایش‌های ملی‌گرایانه، چپ، لیبرال و مطالبات قومی و منطقه‌ای نیز در جامعه حضور دارند. هیچ‌یک از این جریان‌ها را نمی‌توان به‌طور کامل از معادلات آینده ایران حذف کرد. در اینجا برخی از مهمترین ویژگیهای سیاسی و اجتماعی موسوی مناسب برای دوران گذار به اختصار بیان می گردد:

نخست؛ برخورداری از سابقه حضور در ساختار قدرت

موسوی با سازوکارهای درونی جمهوری اسلامی، ساختار اداری کشور و مناسبات قدرت در نهادهای حکومتی آشنایی دارد. چنین شناختی، در شرایطی که کشور با مسئله تداوم خدمات عمومی، حفظ انسجام اداری و جلوگیری از فروپاشی نهادهای ضروری مواجه است، می‌تواند اهمیت داشته باشد. در دوران گذار، مسئله فقط انتقال قدرت سیاسی نیست؛ حفظ زیرساخت‌های اداره کشور، جلوگیری از خلأ قدرت و اطمینان از استمرار خدمات عمومی نیز اهمیت اساسی دارد.

دوم؛ برخورداری از سرمایه سیاسی جنبش سبز

جنبش سبز در سال ۱۳۸۸، با وجود سرکوب و محدودیت‌های گسترده، تجربه‌ای مهم از بسیج اجتماعی و مطالبه تغییر سیاسی در ایران بود. موسوی یکی از چهره‌های اصلی آن جنبش بود و همچنان برای بخشی از جامعه، نماد اعتراض به انحصار قدرت و مطالبه حق رأی و مشارکت سیاسی محسوب می‌شود. این سرمایه سیاسی می‌تواند در صورت شکل‌گیری یک ائتلاف فراگیر، زمینه‌ای برای ارتباط میان بخشی از نیروهای منتقد درون کشور و جریان‌های مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور فراهم کند.

سوم؛ امکان ارتباط با طیف‌های متفاوت سیاسی

یکی از مشکلات اصلی اپوزیسیون ایران، شکاف عمیق میان نیروهای سیاسی و تاریخی است. بخشی از جامعه همچنان دارای پیشینه اصلاح‌طلبی است، بخشی به جمهوری‌خواهی سکولار گرایش دارد، بخشی مشروطه‌خواه است و گروه‌هایی نیز با گرایش‌های ملی‌گرایانه، چپ یا مطالبات قومی و منطقه‌ای در صحنه حضور دارند. موسوی، به دلیل سابقه سیاسی و جایگاه خود در تاریخ جمهوری اسلامی و جنبش سبز، ممکن است بتواند با بخشی از این جریان‌ها وارد گفت‌وگو شود. البته این ظرفیت هنوز به معنای برخورداری از اجماع ملی نیست و باید در عمل و از طریق پذیرش یک چارچوب دموکراتیک فراگیر سنجیده شود.

چهارم؛ تأکید بر مراجعه به آرای عمومی و تدوین قانون اساسی جدید

یکی از مهم‌ترین عناصر یک گذار دموکراتیک، تعیین تکلیف شکل نهایی نظام سیاسی از طریق اراده آزاد شهروندان است. هرگونه تلاش برای تحمیل جمهوری یا پادشاهی، بدون مراجعه آزادانه به مردم، با منطق دموکراسی در تعارض قرار می‌گیرد. از این منظر، تأکید موسوی بر مجلس مؤسسان و مراجعه به آرای عمومی می‌تواند نقطه اشتراک مهمی برای گفت‌وگو میان نیروهای سیاسی متنوع باشد. با این‌حال، این ظرفیت‌ها به‌معنای وجود اجماع ملی پیرامون موسوی نیست. او نیز باید مشروعیت و مقبولیت سیاسی خود را از طریق گفت‌وگو، پذیرش نقد و مشارکت آزادانه مردم به دست آورد.

۴- گذار توافقی؛ بازخوانی یک ظرفیت سیاسی در پرتو تحولات جدید ایران

یکی از نکات مهم در چارچوب نظری کتاب «ایران در پیچ گذار به دموکراسی»، توجه به نقش بازیگران درون ساختار قدرت است. تجربه گذار در بسیاری از کشورها نشان داده است که بخشی از نخبگان حاکم، هنگامی که تداوم وضع موجود را پرهزینه یا ناممکن می‌بینند، ممکن است به پذیرش تغییر و توافق بر سر انتقال قدرت تمایل پیدا کنند. در ایران نیز نباید احتمال شکل‌گیری چنین وضعیتی را نادیده گرفت.

بااین‌حال، پس از حملات نظامی اخیر و کشته‌شدن شماری از مقامات ارشد، نمی‌توان فرض کرد که ساختار قدرت به‌طور خودکار دچار فروپاشی شده یا همه نیروهای درون آن به یک نتیجه واحد رسیده‌اند. گزارش‌های تحلیلی نشان می‌دهند که در کنار شکاف‌های سیاسی، بخش‌هایی از ساختار امنیتی و نظامی همچنان از انسجام سازمانی برخوردارند. از این منظر، راهبرد گذار توافقی باید بر شناسایی و تفکیک بازیگران درون ساختار قدرت استوار باشد. میان نیروهایی که همچنان به حفظ انحصار سیاسی و سرکوب اعتراضات معتقدند، با بازیگرانی که ممکن است به ضرورت تغییر ساختار و پذیرش قواعد دموکراتیک رسیده باشند، باید تمایز قائل شد. البته این تمایز به معنای اعطای مصونیت به هیچ‌یک از مسئولان نیست. مشارکت در فرایند سیاسی آینده باید مشروط به پذیرش حقوق بشر، حاکمیت قانون و پاسخ‌گویی باشد.

در چنین شرایطی، موسوی به دلیل شناخت درونی از ساختار سیاسی جمهوری اسلامی و ارتباط تاریخی با بخشی از نیروهای سیاسی و مدیریتی کشور، ممکن است بتواند در شکل‌گیری این گفت‌وگوها نقشی میانجی‌گرانه ایفا کند. این همان نقطه‌ای است که می‌توان میان تجربه تاریخی موسوی و نظریه گذار توافقی ارتباط برقرار کرد.

طرح گذار توافقی اگر قرار است از یک ایده نظری فراتر برود، باید به سازوکارهای عملی تبدیل شود. نخستین گام، شکل‌گیری یک توافق حداقلی میان نیروهای سیاسی و مدنی است؛ توافقی که نه بر سر تعیین پادشاهی یا جمهوری، بلکه بر سر اصول اداره دوران انتقالی شکل بگیرد. در گام بعدی، می‌توان تشکیل یک شورای انتقالی را پیشنهاد کرد؛ شورایی متشکل از نمایندگان جریان‌های سیاسی مختلف، شخصیت‌های مستقل، نمایندگان جامعه مدنی و گروه‌هایی که در تحولات اجتماعی و سیاسی نقش داشته‌اند. موسوی، رضا پهلوی و دیگر چهره‌های سیاسی، در صورت پذیرش قواعد مشترک، می‌توانند در این فرایند حضور داشته باشند؛ اما هیچ‌یک نباید از حق وتو یا امتیاز ویژه برخوردار باشند.

وظیفه این شورا نیز نباید اداره بلندمدت کشور باشد. مأموریت اصلی آن باید محدود به مدیریت دوره انتقال، جلوگیری از خلأ قدرت، حفظ خدمات عمومی، تضمین امنیت شهروندان و فراهم کردن شرایط انتخابات آزاد باشد. برای جلوگیری از تمرکز قدرت، حدود اختیارات، مدت فعالیت و شیوه تصمیم‌گیری شورا باید از ابتدا مشخص و در معرض نظارت عمومی قرار گیرد.

در این میان، مسئله نیروهای نظامی و امنیتی اهمیت ویژه‌ای دارد. تجربه کشورهای مختلف نشان داده است که فروپاشی ناگهانی نهادهای نظامی و اداری می‌تواند زمینه‌ساز بی‌ثباتی و خشونت شود. از سوی دیگر، حفظ ساختارهای سرکوبگر بدون اصلاح و نظارت دموکراتیک نیز با هدف گذار سازگار نیست. بنابراین باید میان حفظ کارکردهای ضروری دولت و پاسخ‌گو کردن نهادهای نظامی و امنیتی تمایز گذاشت. نیروهایی که مرتکب نقض حقوق بشر شده‌اند باید در چارچوب رسیدگی مستقل و عادلانه پاسخ‌گو باشند، اما نباید اصل مسئولیت فردی به مجازات جمعی یا انتقام‌گیری از بدنه نهادها تبدیل شود.

پس از تثبیت شرایط اولیه، تشکیل مجلس مؤسسان می‌تواند مرحله تعیین‌کننده بعدی باشد. اعضای این مجلس باید در انتخاباتی آزاد و رقابتی برگزیده شوند و مأموریت آن تدوین قانون اساسی جدید باشد. در این مرحله، همه گزینه‌های مربوط به شکل نظام سیاسی باید امکان طرح و رقابت داشته باشند. نتیجه نهایی نیز باید از طریق

همه‌پرسی آزاد و با تضمین حضور برابر موافقان و مخالفان هر گزینه تعیین شود. چنین نقشه راهی، بیش از آنکه به یک چهره سیاسی وابسته باشد، به وجود قواعد روشن و نهادهای قابل نظارت نیاز دارد. اهمیت آن در این است که اختلاف‌های سیاسی را از عرصه حذف و تخریب یکدیگر به میدان رقابت قانونی و مسالمت‌آمیز منتقل می‌کند. در این چارچوب، نقش موسوی را باید در نسبت با یک فرایند جمعی سنجید. او می‌تواند یکی از طرف‌های گفت‌وگو باشد؛ به‌ویژه اگر بتواند ارتباط میان بخشی از نیروهای تحول‌خواه درون ساختار پیشین و نیروهای دموکراسی‌خواه بیرون از آن را برقرار کند. اما این ظرفیت زمانی معنا پیدا می‌کند که از سیاست فردمحور فاصله بگیرد و به پذیرش یک سازوکار مشترک و پاسخ‌گو تن دهد.

سخن پایانی

ایران امروز با یک تناقض تاریخی مواجه است، از یک‌سو، ساختار سیاسی جمهوری اسلامی با بحران‌های عمیق مشروعیت، ناکارآمدی و فشارهای داخلی و خارجی روبه‌روست و از سوی دیگر، نیروهای مخالف آن هنوز نتوانسته‌اند بر سر یک سازوکار فراگیر و مورد توافق برای مدیریت دوران گذار به اجماع برسند. جنگ و تضعیف بخشی از ساختار قدرت، این تناقض را برجسته‌تر کرده است. اما پایان یک حکومت، به‌خودی‌خود تضمین‌کننده آزادی و دموکراسی نیست. اگر نیروی سیاسی جایگزین از انسجام، برنامه و مشروعیت کافی برخوردار نباشد، احتمال بازتولید اقتدارگرایی در شکلی تازه همچنان وجود خواهد داشت.

در چنین شرایطی، بازخوانی جایگاه میرحسین موسوی می‌تواند فراتر از یک بحث شخصیتی، به فرصتی برای بازاندیشی در مدل گذار به دموکراسی در ایران تبدیل شود. موسوی با سابقه حضور در ساختار قدرت، تجربه جنبش سبز و تحول مواضع سیاسی خود در سال‌های اخیر، می‌تواند یکی از ظرفیت‌های سیاسی قابل بررسی برای شکل‌گیری یک توافق ملی باشد. بااین‌حال، این ظرفیت تنها در صورتی معنا پیدا می‌کند که با پذیرش نقد تاریخی، پاسخ‌گویی درباره گذشته و تعهد عملی به اصول دموکراتیک همراه شود.

از سوی دیگر، رضا پهلوی و سایر نیروهای مخالف جمهوری اسلامی نیز باید از تصور رهبری انحصاری و تصاحب آینده سیاسی ایران فاصله بگیرند. هیچ فرد یا جریان سیاسی، صرف‌نظر از میزان شهرت و پایگاه اجتماعی خود، به‌تنهایی نماینده تمام جامعه متکثر ایران نیست. آنچه امروز اهمیت دارد، شکل‌گیری یک توافق ملی میان نیروهای سیاسی است؛ توافقی که در آن اختلاف بر سر شکل نظام آینده به رسمیت شناخته شود، اما همه طرف‌ها بر سر آزادی، انتخابات آزاد، حقوق بشر، حاکمیت قانون و نفی انحصار قدرت به توافق برسند.

موسوی نه منجی ایران است و نه می‌تواند جایگزین یک جنبش فراگیر دموکراسی‌خواه شود. اهمیت احتمالی او در این است که شاید بتواند یکی از حلقه‌های اتصال میان نیروهای سیاسی متفاوت باشد. این نقش تنها زمانی ارزشمند است که خود او نیز به محدودیت قدرت و ضرورت پاسخ‌گویی در برابر نهادهای دموکراتیک پایبند باشد. پروژه ناتمام دموکراسی در ایران، پروژه یک فرد یا یک نسل نیست. این پروژه به اراده‌ای جمعی، توافقی ملی و نهادهایی نیاز دارد که بتوانند قدرت را محدود، پاسخ‌گو و قابل انتقال کنند. شاید فرصت تاریخی امروز ایران، بیش از آنکه در جست‌وجوی یک رهبر جدید باشد، در امکان پایان‌دادن به سیاست رهبری انحصاری نهفته باشد.

مسئله ایران، انتخاب میان موسوی و پهلوی نیست؛ انتخاب میان تداوم سیاست فردمحور و حرکت به سوی یک توافق ملی برای استقرار دموکراسی است. و شاید معنای واقعی پروژه ناتمام گذار به دموکراسی در ایران، همین باشد: عبور از منطق تصاحب قدرت و رسیدن به نظمی سیاسی که در آن هیچ‌کس، جز مردم، صاحب حق تعیین سرنوشت کشور نباشد.

منابع

۱-پورحبیب، عسکری، *ایران در پیچ گذار به دموکراسی*، نشر دانا، روتردام، ۲۰۲۳؛ مباحث مربوط به الگوهای گذار، گذار از بالا، گذار از پایین و گذار توافقی.

۲-موسوی، میرحسین، بیانیه‌ها و مواضع سیاسی درباره ضرورت تغییر ساختار سیاسی، تدوین قانون اساسی جدید، تشکیل مجلس مؤسسان و مراجعه به آرای عمومی.

۳-مؤسسه خاورمیانه، *اپوزیسیون چندپاره ایران*، ۱۳ فوریه ۲۰۲۶.

۴-کتابخانه مجلس عوام بریتانیا، *ایران در سال ۲۰۲۶؛ شش ماه پس از حملات نظامی آمریکا و اسرائیل*، ۲۷ اوت ۲۰۲۶.

۵-مرکز مطالعات شرقی لهستان، *بحران ایران؛ جنگ در چندین جبهه*، ۱ اکتبر ۲۰۲۶.

۶-نشریه آتلانتیک، *جنگ چه چیزی برای اپوزیسیون ایران به همراه آورده است؟*، نوامبر ۲۰۲۶.

۷-گزارش‌ها و تحلیل‌های رسانه‌ای درباره ائتلاف جورج‌تاون و اختلافات درونی اپوزیسیون ایران، ۲۰۲۳.

۸-منشور جنبش سبز و مواضع سیاسی میرحسین موسوی درباره حقوق شهروندی، حاکمیت مردم و مشارکت سیاسی.